

تحلیل و نقد ماده ۴۳۵ قانون مجازات اسلامی در خصوص لزوم دیه و مسئول پرداخت آن در فرض مرگ طبیعی و خودکشی قاتل

یزدان طاهرآبادی

مدرس سطح عالی حوزه علمیه قم، پژوهشگر موسسه عالی فقه و علوم اسلامی

yazdan19111371@gmail.com

چکیده

از سوالات مهم پیرامون ماده ۴۳۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ شمول یا عدم شمول آن نسبت به خودکشی و مرگ طبیعی است. در صورتی که ماده شامل آن دو شود، ابتدا جانی ضامن است و در صورتی که مالی نداشته باشد، عاقله و در فرض نبود عاقله یا عدم توانایی مالی آنها، بیت المال مسئول پرداخت دیه است. در روایات نسبت به مسئول پرداخت دیه در فرض فوت یا حتی فرار قاتل اظهار نظر شده است و در برخی ترتیب ذکر شده اختیار شده است. اما در روایات و قانون نسبت به خودکشی و مرگ طبیعی اظهار نظر صریح نشده است و روشن نیست آیا همان ترتیب در فوت را می توان در فرض خودکشی و مرگ طبیعی قاتل پذیرفت؟ این اثر در چارچوب دانش فقه و با روش تحلیلی و با هدف کشف مسئول پرداخت دیه در فرض خودکشی و مرگ طبیعی و با رویکرد تحلیل و نقد نظریه قانونگذار در ماده ۴۳۵ قانون مجازات اسلامی مساله را واکاوی کرده است. یافته های پژوهش حکایت دارد که ماده قانونی و روایات گرچه شامل خودکشی می شود برخلاف مرگ طبیعی، اما با این وجود ترتیب ذکر شده در ماده قانونی که مستفاد از برخی روایات است، صحیح نمی باشد و بیت المال ضامن نیست.

کلیدواژه: خودکشی، مرگ طبیعی، لا یبطل دم امرء مسلم، ماده ۴۳۵ قانون مجازات اسلامی، دیه.

مجازات جنایت عمدی، بنابر نظر مشهور فقیهان امامیه قصاص است،^۱ و دیه متوقف بر رضایت طرفین یا عدم جواز و یا عدم امکان قصاص است.^۲ از مسائل مهمی که در مبحث جنایات اعم از عمد و غیر عمد مطرح می‌باشد این است که، اگر مرتکب قتل عمد و یا غیر عمد فرار یا فوت کند، حکم آن چیست؟ فقیهان شیعه و به تبع آنان قانون مجازات اسلامی ایران حکم مسأله را تبیین کرده‌اند. در فرض قتل عمد گرچه در بین فقیهان در مورد سقوط یا عدم سقوط دیه اختلاف عقیده وجود دارد اما پاره ای از فقیهان دیه را ثابت می‌دانند،^۳ لذا علامه می‌فرماید: اگر جانی قبل از قصاص بمیرد، یا کشته شود، دیه باید پرداخت شود. قانونگذار نیز در ماده ۴۳۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۹۲ به تبع این دسته از فقیهان دیه را لازم دانسته و مقرر داشته: «هرگاه در جنایت عمدی، به علت مرگ یا فرار، دسترسی به مرتکب ممکن نباشد با درخواست صاحب حق، دیه جنایت از اموال مرتکب پرداخت می‌شود و در صورتی که مرتکب مالی نداشته باشد در خصوص قتل عمد، ولی دم می‌تواند دیه را از عاقله بگیرد و در صورت نبود عاقله یا عدم دسترسی به آنها یا عدم تمکن آنها، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود و در غیر قتل، دیه بر بیت‌المال خواهد بود.»

این ماده قانونی که مسئول پرداخت دیه را در فرض مرگ یا فرار در فرض عدم دسترسی به قاتل مشخص کرده است، مستفاد از جمع بین موثقه ابی بصیر «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا مُتَعَمِّدًا ثُمَّ هَرَبَ الْقَاتِلُ فَلَمْ يُقَدَّرْ عَلَيْهِ قَالَ إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ أُخِذَتِ الدِّيَةُ مِنْ مَالِهِ وَإِلَّا فَمِنْ الْأَقْرَبِ فَلَا اقْرَبَ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَرَابَةٌ وَدَاهُ الْإِمَامُ فَإِنَّهُ لَا يَبْطُلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ.»^۴ و صحیححه بزنی «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا عَمْدًا ثُمَّ قَرَفَ فَلَمْ يُقَدَّرْ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ قَالَ إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ أُخِذَ مِنْهُ وَإِلَّا أُخِذَ مِنَ الْأَقْرَبِ فَلَا اقْرَبَ.»^۵ است.

سوالی که در مورد این روایات و ماده قانونی قابل طرح بوده و در کلمات فقیهان و قانونگذار به صراحت به آن پاسخ داده نشده این است که مسئول پرداخت دیه در فرض خودکشی و مرگ طبیعی چه فرد یا نهادی است و کیفیت آن به چه صورت است؟ پاسخ به این سوال اصلی متوقف بر پاسخ به دو سوال فرعی است؛ نخست اینکه آیا مسئول پرداخت دیه به همان ترتیبی که در صحیححه ابی بصیر و ماده قانونی ذکر شده صحیح است؟ یعنی در ابتدا دیه از اموال جانی گرفته می‌شود، و در صورتی

^۱ در ماده ۱۶ قانون مجازات اسلامی آمده است: «قصاص مجازات اصلی جنایات عمدی بر نفس، اعضاء و منافع است که به شرح مندرج در کتاب سوم این قانون اعمال می‌شود.»

^۲ نجفی، جواهر الکلام، ۳۲۹/۴۲.

^۳ برخی بر این باورند که در صورتی که جانی بمیرد قصاص منتفی است؛ زیرا موضوع ندارد و دیه هم ساقط می‌شود. (طوسی، المبسوط، ۶۵/۷، ابن ادریس، السرائر، ۳۳۰/۳-۳۲۹؛ حلی، مختلف الشیعه، ۲۸۸/۹؛ اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان، ۴۱۲/۱۳) و پاره ای دیگر از فقیهان نیز دیه را ثابت می‌دانند. (حلی، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام؛ ۶۴۸/۳)

^۴ کلینی، الکافی، ۳۶۵/۷.

^۵ طوسی، تهذیب الأحکام؛ ۱۷۰/۱۰.

که مالی نداشت نزدیکان او (عاقله یا ورثه بر اساس طبقات ارث) ضامن هستند و در صورتی که فرد عاقله نداشت یا عاقله توان مالی نداشت، امام (بیت المال) مسئول پرداخت دیه است. دوم اینکه آیا واژه «مرگ» که در صحیحیه بزنطی و ماده قانونی ذکر شده فرض خودکشی قاتل و مرگ طبیعی را شامل می‌شود یا مختص مرگی است که بعد از فرار حاصل شده است؟

در صورتی که خودکشی و مرگ طبیعی مشمول این روایات و ماده قانونی مذکور شود بر اساس ترتیب ذکر شده در آنها دیه پرداخت می‌شود، در غیر این صورت به نظر می‌رسد، هیچ فرد یا نهادی غیر از قاتل مسئول نخواهد بود. و اولیاء مجنی علیه از اولیاء قاتل طلبکار خواهند بود؛ مانند سائر دیون که اگر مالی از قاتل کشف شد دیه باید از آن پرداخت شود.

مشکل موجود در مرگ طبیعی و خودکشی این است که از طرفی ممکن است گفته شود واژه مرگ در مواد قانونی و روایات مطلق است و همه اقسام مرگ حتی مرگ طبیعی و از روی خودکشی را شامل می‌شود، و از طرف دیگر چه بسا ادعا شود در فرضی که فرد خود را برای قصاص آماده کرده اما مرگ او به صورت طبیعی فرار رسیده معنا ندارد دیه در مرتبه اول از اموال او برداشته شود و در صورتی که مالی نداشت از عاقله گرفته شود و در صورت نبود عاقله یا عدم توانایی مالی آنها، بیت المال مسئول پرداخت دیه باشد؛ زیرا آنچه در قتل عمد ثابت می‌شود قصاص است و دیه طبق نظر مشهور متوقف بر تراضی جانی با اولیاء مقتول است، و پیش فرض هم این است که جانی خود را برای قصاص آماده کرده است و تراضی بر دیه وجود ندارد، یا در فرض خودکشی که قاتل جنایت بر خود وارد کرده است، بی معناست که عاقله که یک نهاد حمایتی برای جنایت های خطائی است یا بیت المال که برای مصالح مسلمین است، ضامن دانسته شود. در نتیجه عدم تصریح قانونگذار و روایات به این دو نوع مرگ می‌تواند مشکلاتی را برای قضات در صدور رای ایجاد کرده و با اطمینان خاطر حکم لازم را صادر نکنند.

در خصوص موضوع خودکشی و مرگ طبیعی چنانچه گفته شد در کلمات فقیهان عبارت صریحی، وجود ندارد، تنها برخی از استفتائات وجود دارد که آنهم علاوه بر اختلاف پاسخ، به مستندات اشاره ای نکرده است. مقاله ای هم که به صورت مستقل به تحلیل این امر پرداخته باشد، وجود ندارد. دو مقاله با عناوین «تحلیل روایت ابی بصیر مبنی بر عدم بطلان خون مسلمان» اثر دکتر احمد حاجی ده‌آبادی، و «بررسی تبدیل قصاص به دیه با فوت قاتل یا عدم دسترسی به وی» نوشته آقایان عادل ساریخانی و قاسم اسلامی نیا، وجود دارد، اما چنانچه از عنوان آنها مشخص است، ارتباطی با محل بحث ندارد، اما نویسندگان بعد از بررسی موضوع خود به صورت بسیار مختصر در مورد خودکشی هم اظهار نظر کرده اند، بدون اینکه ادله آن را به صورت تفصیلی مورد ارزیابی قرار دهند؛ در حالی که در نوشته حاضر تلاش شده این نقیصه برطرف شود و به صورت مستقل به موضوع ذکر شده ورود شود.

تنها مستند محل بحث برای پاسخگویی به سوالات مطرح شده روایات مساله است که نیاز به تحلیل دارد. با توجه به پرونده های قضایی که در این زمینه وجود دارد اهمیت و ضرورت پاسخ روشن به مساله ضروری به نظر می‌رسد؛ لذا باید توجه

داشت که مساله صرفاً علمی نبوده، بلکه دغدغه اصلی این نوشته پاسخ به مشکلات قضایی و سوالات محاکم قضایی پیرامون این مساله است.

نوشته حاضر در سه بخش مسئول پرداخت دیه در فرض خودکشی و مرگ طبیعی قاتل (۱) و گستره مفهومی واژه مرگ (۲) - بررسی شمول آن برای موارد مرگ طبیعی و خودکشی - و رویکرد قانونگذار (۳) سامان یافته است. گرچه نظم و ترتیب منطقی اقتضای این را دارد که در ابتدا گستره مفهومی واژه مرگ بررسی شود و در صورتی که ثابت شد شامل خودکشی یا مرگ طبیعی می شود مسئول پرداخت دیه واکاوی شود، اما از آنجا که تبیین گستره مفهومی متوقف بر کاوش ادله و مستندات فقهی در محل بحث است که آن نیز ارتباط تنگاتنگی با مسئول پرداخت دیه دارد، لذا بحث اخیر بر بحث اول در نوشته مقدم شده است؛ و در ابتدا پیش فرض گرفته می شود که واژه مرگ شامل خودکشی یا مرگ طبیعی می شود.

۱- مسئول پرداخت دیه در فرض خودکشی و مرگ طبیعی قاتل

در صورتی که فردی مرتکب قتل عمد شود و سپس فرار کند و از دسترس خارج شود یا فوت کند، برخی از فقیهان بر این باورند که در این صورت قصاص منتفی است؛ زیرا موضوع ندارد علاوه بر آن دیه هم ساقط می شود؛^۱ زیرا دیه در قتل عمد تنها در فرض تراضی ثابت می شود که در محل بحث وجود ندارد. اما پاره ای دیگر از فقیهان دیه را ثابت می دانند.^۲ قانونگذار نیز در ماده ۴۳۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۹۲ برداشت دسته دوم از فقیهان را تایید کرده است. و ترتیبی برای آن در نظر گرفته و مقرر داشته: «هرگاه در جنایت عمدی، به علت مرگ یا فرار، دسترسی به مرتکب ممکن نباشد با درخواست صاحب حق، دیه جنایت از اموال مرتکب پرداخت می شود و در صورتی که مرتکب مالی نداشته باشد در خصوص قتل عمد، ولی دم می تواند دیه را از عاقله بگیرد و در صورت نبود عاقله یا عدم دسترسی به آنها یا عدم تمکن آنها، دیه از بیت المال پرداخت می شود و در غیر قتل، دیه بر بیت المال خواهد بود.» که در این قسمت باید بررسی شود، بر فرض که مرگ شامل مرگ طبیعی و خودکشی شود، آیا ترتیب ذکر شده - دیه جنایت در ابتدا از اموال مرتکب پرداخت می شود و در صورتی که مرتکب مالی نداشته باشد در خصوص قتل عمد، ولی دم می تواند دیه را از عاقله بگیرد و در صورت نبود عاقله یا عدم دسترسی به آنها یا عدم تمکن آنها، دیه از بیت المال پرداخت می شود - صحیح است یا نه؟ در مورد اینکه مسئول پرداخت دیه در فرض خودکشی و مرگ طبیعی چه فرد یا نهادی است، در کتب فقهی فقیهان و کلام قانونگذار عبارت صریحی وجود ندارد.

اما با این وجود استفتائاتی از فقیهان معاصر در مورد خودکشی وجود دارد، که بر اساس آن نسبت به مسئول پرداخت دیه نظرات مختلفی ارائه شده است که در مجموع چهار قول بدست می آید؛ قول اول: فرد ضامن دیه نیست. (آیت الله صافی و آیت

^۱ طوسی، المبسوط، ۶۵/۷، حلی، السرائر، ۳۳۰/۳-۳۲۹؛ حلی، مختلف الشیعه، ۲۸۸/۹؛ اردبیلی، مجمع الفائدة والبرهان، ۴۱۲/۱۳.

^۲ حلی، قواعد الأحکام؛ ۶۴۸/۳، حلی، تبصره المتعلمین، ص ۱۹۸.

الله فاضل لنکرانی در یک استفتاء^۱) قول دوم: بر اساس ترتیبی که در روایت اول - روایت نقل شده توسط مرحوم کلینی - آمده است، عمل می‌شود؛ یعنی در ابتدا دیه از اموال جانی برداشته می‌شود و در صورتی که او مالی نداشته باشد، عاقله - الاقرب فالاقرب - ضامن هستند، و در صورتی که عاقله نداشت یا توان مالی نداشتند، بیت المال مسئول پرداخت دیه است. (آیات عظام موسوی اردبیلی، نوری همدانی، فاضل در استفتاء دیگری) قول سوم: از باب احتیاط مطابق ترتیب اخیر عمل شود. (آیت الله بهجت) قول چهارم: تنها جانی ضامن است و از اموال او برداشت می‌شود.^۲

البته در صورتی که قاتل اقرار به قتل کند و سپس خودکشی کند پاسخ‌های دیگری از فقیهان داده شده که مقداری با پاسخ‌های ذکر شده در بالا متفاوت است. آیت الله بهجت در فرضی که قاتل اقرار به قتل کرده و سپس خودکشی کرده فرموده از باب احتیاط در ابتدا از اموال جانی برداشته می‌شود، اگر مالی نداشت، عاقله مسئول است و در صورتی که عاقله نبود یا توان مالی نداشت دیه از بیت المال پرداخت می‌شود.^۳ آیت الله صافی و مکارم در همین فرض فرموده اند باید دیه مقتول از ترکه قاتل پرداخت شود. اما آیت الله صافی در ادامه فرموده احوط مصالحه اولیاء مقتول با ورثه قاتل است.^۴ آیت الله موسوی اردبیلی هم فرموده اند قصاص تبدیل به دیه می‌شود، اما تبیین نکرده اند که آیا فقط از اموال جانی گرفته می‌شود و اگر مالی نداشت به عنوان طلب باقی می‌ماند و اگر بعداً مالی از او کشف شد بدهی پرداخت می‌شود یا در صورتی که مالی نداشت از عاقله و در صورتی که عاقله نداشت یا توان مالی نداشتند از بیت المال. آیت الله نوری همدانی فرموده اند، دیه از اموال او پرداخت می‌شود، اجمالی که در پاسخ آیت الله اردبیلی بود در این جا نیز مطرح است.^۵

برای اینکه مسئول پرداخت دیه در فرض خودکشی و مرگ طبیعی روشن شود، باید به تحلیل روایات پرداخت. در این قسمت فعلاً پیش فرض گرفته می‌شود که واژه مرگ موجود در روایات و مواد قانونی، شامل خودکشی و مرگ طبیعی می‌شود - چنانچه حداقل برخی از فقیهان بر این باورند - و هدف بررسی مسئول پرداخت دیه است، و در قسمت دوم نوشته گستره مفهومی واژه مرگ و شمول آن نسبت به مرگ طبیعی و خودکشی به صورت تفصیلی بحث خواهد شد.

۱-۱ مستندات

تنها مستند محل بحث روایاتی است که در فرض قتل عمد و فرار یا فوت قاتل وارد شده است. در این قسمت چند روایت مشابه یکدیگر وجود دارد که به آنها اشاره می‌شود.

^۱ فاضل، جامع المسائل، ۴۷۷/۲.

^۲ گنجینه استفتانات قضایی، کد ۳۷۹.

^۳ گنجینه استفتانات قضایی، کد ۵۷۲۵.

^۴ همان.

^۵ همان.

(الف) «حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثْمِيِّ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا مُتَعَمِّدًا ثُمَّ هَرَبَ الْقَاتِلُ فَلَمْ يُقَدَّرْ عَلَيْهِ قَالَ إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ أَخَذْتَ الدِّيَّةَ مِنْ مَالِهِ وَإِلَّا فَمِنْ الْأَقْرَبِ فَلَا اقْرَبَ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَرَابَةٌ وَدَاهُ الْإِمَامُ فَإِنَّهُ لَا يَبْطُلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ.»^١

(ب) «الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثْمِيِّ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا مُتَعَمِّدًا ثُمَّ هَرَبَ الْقَاتِلُ فَلَمْ يُقَدَّرْ عَلَيْهِ قَالَ إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ أَخَذْتَ الدِّيَّةَ مِنْ مَالِهِ وَإِلَّا فَمِنْ الْأَقْرَبِ فَلَا اقْرَبَ لِأَنَّهُ لَا يَبْطُلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ.»^٢

(ج) «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا عَمْدًا ثُمَّ فَرَّ فَلَمْ يُقَدَّرْ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ قَالَ إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ أَخَذَ مِنْهُ وَإِلَّا أَخَذَ مِنَ الْأَقْرَبِ فَلَا اقْرَب.»^٣

(د) «فَأَمَّا مَا رَوَاهُ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثْمِيِّ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا مُتَعَمِّدًا ثُمَّ هَرَبَ الْقَاتِلُ فَلَمْ يُقَدَّرْ عَلَيْهِ قَالَ إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ أَخَذْتَ الدِّيَّةَ مِنْ مَالِهِ وَإِلَّا فَمِنْ الْأَقْرَبِ فَلَا اقْرَبَ فَإِنَّهُ لَا يَبْطُلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ.»^٤

(هـ) «رَوَى الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ ظَرِيفِ بْنِ نَاصِحٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا عَمْدًا ثُمَّ فَرَّ فَلَمْ يُقَدَّرْ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ قَالَ إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ أَخَذَ مِنْهُ وَإِلَّا أَخَذَ مِنَ الْأَقْرَبِ فَلَا اقْرَب.»^٥

۱-۱-۱ سند و فقه الحديث روايات

قبل از اینکه شیوه استدلال به روایت برای محل بحث تبیین شود لازم است به نکاتی به صورت مختصر اشاره شود؛ نکته اول (سند روایات): روایت اول موثق است.^٦ سند روایت دوم و چهارم نیز شبیه روایت اول است. روایت سوم صحیح است؛ چرا که همه روایات آن امامیه ثقة هستند. روایت پنجم نیز گرچه ظریف بن ناصح امامی ثقة است،^٧ اما به دلیل وجود حسن بن علی بن فضال که فطحی ثقة است،^٨ موثق محسوب میشود. پس در واقع همه روایات ذکر شده معتبر و قابل استدلال هستند.

نکته دوم (شباهتها و تفاوتها): بین این روایات شباهتها و تفاوتهایی وجود دارد؛

^١ کلینی، الکافی، ۳۶۵/۷.

^٢ طوسی، تهذیب الأحکام، ۱۷۰/۱۰.

^٣ طوسی، تهذیب الأحکام؛ ۱۷۰/۱۰.

^٤ طوسی، الإستبصار، ۲۶۲/۴-۲۶۱.

^٥ صدوق، من لا یحضره الفقیه؛ ۱۶۷/۴.

^٦ نجفی، جواهر الکلام، ۳۳۰/۴۲.

^٧ نجاشی، رجال النجاشی، ص ۲۰۹.

^٨ نجاشی، رجال النجاشی، ص ۳۵؛ طوسی، الفهرست، ص ۱۲۴-۱۲۳.

شباهت ها: اولاً؛ همه آنها مربوط به فرض قتل عمد هستند. ثانیاً؛ این روایات ناظر به بحث فرار قاتل و عدم دسترسی به آن است، با این تفاوت که در سه روایت اول تعبیر «هرب القاتل» وجود دارد، اما در دو روایت آخر تعبیر «فرّ» موجود است. تفاوتها: اولاً؛ روایت سوم و پنجم در صورتی است که فرار منتهی به مرگ شود. اما سه روایت دیگر مطلق است و آن قید را ندارند؛ لذا باید توجه داشت بر اساس روایت سوم و پنجم مطلق فوت و هلاکت موضوع حکم نیست، بلکه روایت در فرضی است که قاتل فرار کرده است. و بر اساس سه روایت دیگر هم مطلق فرار موضوع حکم نیست بلکه باید به گونه ای باشد که یافت نشود و از دسترس خارج شود. ثانیاً؛ در روایت اول امام (بیت المال) بعد از عاقله — الاقرب فالاقرب — ضامن دانسته شده است، اما در بقیه روایات امام ضامن دانسته نشده است. ثالثاً؛ در روایت اول، دوم و چهارم تعلیل «لَا يَبْطُلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ» وجود دارد، اما دو روایت دیگر خالی از آن است.

نکته سوم (معنای الاقرب فالاقرب): در مورد اینکه مراد از «الاقرب فالاقرب» در روایات مذکور چیست دو احتمال قابل ذکر است؛ یکم اینکه مراد نزدیکان فرد باشد که بر اساس طبقات ارث محاسبه می شوند که طبقه اول مقدم بر دوم و دوم مقدم بر سوم است. دوم اینکه مراد عاقله باشد که در این صورت تنها خویشان ذکوری پدری یا پدر و مادری از طبقات را شامل می شود و شامل زنان، مجنون و صغیر و اقوام مادری نمی شود.

ظهور اولیه عبارت برخی از فقیهان مانند محقق حلی، شهید ثانی و صاحب جواهر این است که «الاقرب فالاقرب» غیر از عاقله است و حتی مطلق نزدیکان هم نیست، بلکه نزدیکان طبق طبقات ارث مراد است.^۱ محقق در نکت النهایه نیز گرچه همین تعبیر مذکور در شرائع را دارد اما با توجه به سوال و جوابی که در ادامه مطرح می کنند مشخص می شود مراد ایشان عاقله است.^۲ تلقی ابن ادریس نیز از تعبیر «الاقرب فالاقرب» عاقله بوده و لذا در وجه اشکال به قول اول می فرماید: عاقله تنها در خطا محض ضامن هستند.^۳ در یک روایتی نیز که شبیه روایات فوق است ورثه را بر عاقله تطبیق داده است «يُؤْنَسُ بِنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَحَدِهِمَا أَنَّهُ قَالَ: فِي الرَّجُلِ إِذَا قُتِلَ رَجُلًا خَطَأً فَمَاتَ قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ مِنَ الدِّيَةِ إِنَّ الدِّيَةَ عَلَى وَرَثَتِهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَاقِلَةٌ فَعَلَى الْوَالِي مِنْ بَيْتِ الْمَالِ»^۴ که از آن می توان برداشت کرد که گرچه مفهوم عاقله با «الاقرب فالاقرب» متفاوت است اما هیچ بعید نیست مراد فقیهان از تعبیر اخیر، همان عاقله باشد.

نکته چهارم (معنای وداه الامام): تعبیر موجود در روایت «وَدَاهُ الْإِمَامُ» است، اما در قانون مجازات اسلامی در مواد ۴۳۵، ۴۷۴ و ۴۷۵ از این واژه معنای «بیت المال» فهمیده شده است، و لذا در صورتی که جانی مالی نداشته باشد، بیت

^۱ حلی، شرائع الاسلام، ۲۷۴/۴؛ عاملی، مسالك الأفهام؛ ۵۲۵/۱۵؛ نجفی، جواهر الکلام، ۴۴۷/۴۳.

^۲ حلی، نکت النهایه؛ ۳۶۹/۳.

^۳ حلی، السرائر، ۳۳۵/۳.

^۴ طوسی، تهذیب الأحکام؛ ۱۷۲/۱۰.

المال را ضامن دانسته است. در این زمینه ۵ دسته از روایات وجود دارد^۱ دسته اول: پرداخت دیه بر عهده امام است، اما مشخص نشده امام به عنوان صاحب اختیار آن را از بیت المال پرداخت کند یا از بیت المال خودش پرداخت کند.^۲ دسته دوم: امام دیه را از بیت المال پرداخت کند، اما تصریح نشده از بیت المال مسلمین یا بیت المال امام.^۳ دسته سوم: پرداخت دیه بر عهده بیت المال است، اما مشخص نشده از بیت المال امام یا بیت المال مسلمین.^۴ دسته چهارم: پرداخت دیه بر عهده بیت المال مسلمین است.^۵ دسته پنجم: امام دیه را از بیت المال مسلمین بدهد.^۶ گرچه ظاهر این روایات مقداری با یکدیگر متفاوت هستند اما جمع آنها بدین صورت است که امام دیه را از بیت المال مسلمین پرداخت کند، چنانچه مفاد دسته پنجم روایات بود؛ از رو نظریه قانونگذار در این مورد صحیح است.

۲-۱-۱ وجه استدلال

در این استدلال در ابتدا تلاش می شود وجه صحیحی برای نظریه ضمان ترتیبی جانی، سپس عاقله و در پایان بیت المال که نظر معروف فقیهان و مختار قانونگذار در مرگ بوده و همین نظر را غالب فقیهان معاصر در مورد خودکشی اختیار کرده اند، بیان شود سپس اگر نقدی متوجه آن است، ذکر شود.

در مورد اینکه چه فرد یا نهادی مسئول پرداخت دیه است و ترتیب آنها به چه صورت است، باید بر اساس جمع بین روایات عمل کرد. مطابق روایت اول — نقل مرحوم کلینی — دیه ابتدا از اموال جانی برداشت می شود و در صورتی که مالی نداشت از عاقله گرفته می شود و در صورتی که عاقله ای نداشت یا تمکن مالی نداشتند بیت المال مسئول پرداخت دیه است. اما در روایات دوم، سوم، چهارم و پنجم نامی از ضمان بیت المال به میان نیامده است، بلکه دلالت دارند که دیه در ابتدا از اموال جانی گرفته می شود و در صورتی که مالی نداشت، عاقله مسئول پرداخت هستند. شیوه استدلال به این روایات برای اثبات نظریه مشهور فقیهان و قانونگذار جمهوری اسلامی بدین صورت است که گفته شود این حکم در همه این روایات واحد هست، لذا بین این دو دسته تعارض شکل می گیرد که برای رفع آن باید مطلق را حمل بر مقید کرد؛ یعنی روایاتی که در ابتدا جانی و سپس عاقله را ضامن می داند حمل کرد بر روایاتی که در ابتدا جانی، سپس عاقله و در پایان بیت المال را ضامن می داند؛ در نتیجه بر اساس آن باید طبق روایت اول عمل کرد.

در اینجا باید به دو نکته توجه داشت:

^۱ ر.ک: بای، مسئول پرداخت دیه از بیت المال، ص ۱۱۷-۹۸

^۲ کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۳۶۴.

^۳ کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۳۷۴.

^۴ همان، ص ۳۶۲.

^۵ همان، ص ۲۹۴.

^۶ همان، ص ۳۵۵.

نخست آنکه، این ادعا که دو دسته‌ی یاد شده از روایات، مثبتین اند و میان آن‌ها تعارضی وجود ندارد تا حمل مطلق بر مقید لازم آید، ادعایی ناتمام است. زیرا روایات مثبتین — تنها در صورتی که هر دو مشتمل بر حکم واحد باشند — واجد مفهوم مخالف خواهند بود؛ و در چنین حالتی، مفهوم یکی از آن‌ها با منطوق دیگری در تعارض قرار می‌گیرد.

دوم، چه بسا به عنوان نقدی بر ضمان ترتیبی جانی، عاقله و بیت المال گفته شود راه اثبات این نظریه حمل مطلق (روایاتی که در ابتدا جانی و سپس عاقله را ضامن می‌داند) بر مقید (روایاتی که در ابتدا جانی، سپس عاقله و در پایان بیت المال را ضامن می‌داند) بود در حالی که این امر صحیح نیست، زیرا محل بحث از باب مطلق و مقید نیست، به دلیل اینکه مطلق و مقید مانند «اعتق رقبه» و «لا تعتق رقبه کافره» است که موضوع یک خطاب مطلق است (رقبه) و موضوع خطاب دیگر مقید است (رقبه کافره). اما محل بحث چنین نیست، زیرا نمی‌توان بیت المال را از قیود، اموال جانی یا الاقرب فالاقرب — عاقله — محسوب کرد. اما این نقد دقیق به نظر نمی‌رسد، به دلیل اینکه گرچه ظاهر ابتدایی محل بحث با مثال ذکر شده در باب مطلق و مقید مقداری متفاوت است، اما با دقت متوجه می‌شویم که در واقع سه فراز ذکر شده در روایت — ضمان اموال جانی، سپس عاقله و در پایان بیت المال — یک واحد مرکب هستند که از چند جزء تشکیل شده است و این سه قیود یکدیگر هستند؛ از این رو مانند «رقبه» و «رقبه کافره» هستند.

اما نقدی که می‌تواند متوجه استدلال مذکور شود این است که بر اساس استدلال ذکر شده ابتدا جانی ضامن است، و در صورتی که مالی نداشت نوبت به عاقله می‌رسد و در صورتی که عاقله ای وجود نداشت یا توان مالی نداشتند بیت المال — امام — ضامن است. در حالی که احتمال دارد با وجود اختلاف در نقل روایات فراز «وداه الامام» — بیت المال — از امام صادر نشده باشد؛ زیرا از بین پنج روایتی که در سابق ذکر شد، تنها روایت اول که نقل مرحوم کلینی بود مشتمل بر قید مذکور بود. از این رو وجود این فراز در روایات محرز نیست؛ بنابراین نمی‌توان بیت المال را ضامن دانست.

دو راه حل برای اثبات این فقره و تثبیت استدلال وجود دارد، که به نظر می‌رسد هیچ یک تمام نیست. نخست اینکه گفته شود: در دوران امر بین اصل عدم زیادت با اصل عدم نقیصه، اولی مقدم می‌شود؛ از این رو در موارد شک نسبت به اینکه راوی از پیش خود قیدی را به روایت افزوده است در حالی که از معصوم صادر نشده است — اصل عدم نقیصه — یا آن قید از زبان معصوم صادر شده است — اصل عدم زیادت — حکم می‌شود که آن قید از امام معصوم (علیه السلام) صادر شده است؛ بر این اساس در محل بحث از آنجا که شک وجود دارد آیا فراز «وداه الامام» در روایت وجود دارد یا خیر، حکم به صدور آن از جانب معصوم می‌شود. این وجه صحیح نمی‌باشد؛ زیرا هیچ دلیلی معتبری برای تقدم اصل عدم زیادت بر عدم نقیصه وجود ندارد.^۱

^۱ برای تقدم اصل عدم زیادت بر عدم نقیصه ادله ای از جانب اصولیین ذکر شده است، که هیچ یک تمام نیست. بررسی آنها از محل بحث خارج است. (ر.ک: خویی، التفتیح فی شرح العروة الوثقی، الطهارة، ۱۰۶/۲؛ صدر، بحوث فی علم الأصول، ۴۴۱/۵)

دوم اینکه گفته شود، روایت اول که تعبیر «وداه الامام» در آن وجود دارد، از مرحوم کلینی صادر شده است، و روایات دیگر که این فراز در آنها موجود نیست از شیخ صدوق و طوسی است و در دوران و تعارض بین نقل کلینی با صدوق یا شیخ، نقل کلینی مقدم است، به دلیل اینکه مرحوم کلینی نسبت به شیخ صدوق و طوسی «اضبط» است؛ یعنی ایشان در ضبط و ثبت قویتر و دقیقتر است. اثبات تقدم نقل کلینی بر صدوق و شیخ متوقف بر اثبات دو مطلب است؛ اولاً، اضطبیط یکی از ملاکات تقدم یک نقل بر نقل دیگر است. لذا شیخ طوسی می‌فرماید: «اگر یکی از راویان اعلم، افقه و اضطبط باشد، روایت او مقدم می‌شود و به همین علت علما روایت مثل زراره، محمد بن مسلم، برید، ابوبصیر، فضیل بن یسار که در زمره حافظان و ضابطان احادیث می‌باشند را بر بقیه مقدم می‌کنند.»^۱ ثانیاً، مرحوم کلینی اضطبط از صدوق و شیخ طوسی است. لذا صاحب جواهر می‌فرماید: در صورت اختلاف متن یک حدیث در کتابها یا نسخه‌های مختلف، روایت کافی مقدم است؛ زیرا «هو اضطبط کتب الاخبار»^۲ محقق خویی می‌فرماید: اضطبیط کلینی نسبت به شیخ طوسی، امر معلوم و مشهودی است و علمای زیادی نقل کرده‌اند که احادیث تهذیب، با زیاده و نقیصه است.^۳ صاحب حدائق نیز در نقلی می‌فرماید: کسی که ممارست با کلام شیخ طوسی داشته باشد متوجه می‌شود که کمتر حدیثی از ایشان وجود دارد که زیادت و نقیصه یا تصحیف و تحریف در متون و اسانید آن وجود نداشته باشد.^۴ برخی دلیل اضطبیط کلینی نسبت به شیخ طوسی را کم بودن تالیفات کلینی و بیست سال وقت گذاشتن برای تالیف این کتاب می‌دانند.^۵

این راه حل هم صحیح نیست؛ زیرا بعید نیست گفته شود چون تقطیع در روایات کلینی بیشتر از شیخ است و مقام فقهی شیخ نشانگر دقت بیشتر او در احادیث است نمی‌توان روایات کلینی را مقدم کرد.^۶ از طرف دیگر اطمینان حاصل نمی‌شود که کلینی اضطبط از آن دو بوده باشد؛ زیرا شاید عالم متاخر ناظر بر عالم گذشته بوده و نظرش این است که نسخه صحیح این است؛ از این رو به نظر می‌رسد با وجود این احتمالات عقلایی اطمینان به اضطبیط کلینی نسبت به مرحوم صدوق و شیخ طوسی احراز نمی‌شود؛ در نتیجه تقدم کلام کلینی بر آن دو بزرگوار حجیت نخواهد داشت.

علاوه بر اشکال ذکر شده باید توجه داشت که اضطبیط یک راوی نسبت به راوی دیگر و همچنین تقدم اصل عدم زیادت بر عدم نقیصه، شروطی دارد که برخی از آنها در محل بحث وجود ندارد؛

^۱ طوسی، العدة فی اصول الفقه، ۱/۱۵۳-۱۵۲.

^۲ نجفی، جواهر الکلام، ۲/۳۳۸ و ۳/۶۱.

^۳ خویی، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، ۲/۱۰۶.

^۴ بحرانی، الحدائق الناضرة، ۳/۱۵۶.

^۵ اشتهااردی، مدارک العروة، ۱۸/۷۰.

^۶ سند، بحوث فی القواعد الفقهية، ۱/۱۹۴.

یکم؛ شهید صدر استفاده از این راه حل را در صورتی قبول می‌کند که مروی عنه، مثلاً کلینی و صدوق وحدت داشته باشند تا احتمال سهو منحصر در کلینی و شیخ صدوق باشد و الا احتمال خطا در افراد قبلی وجود دارد و تعارض بین کلام کلینی و صدوق یا شیخ نیست، تا ملاک اضبطیت کلینی کارساز باشد.^۱ در حالی که در محل بحث سند روایت اول با سوم و چهارم متفاوت است.

دوم، محقق خویی تمسک به اضبطیت را در جایی صحیح می‌داند که هر دو حدیث حاکی از یک واقعه باشند، اما اگر روایت متعدد باشد؛ مثلاً از دو امام باشد و خبر از دو واقعه باشد نمی‌توان تمسک به این ضابطه کرد.^۲ روایت اول از امام صادق است اما روایت سوم از امام جواد و روایت پنجم از امام باقر (علیهم السلام) است، علاوه بر اینکه روات سند این روایات نیز متفاوتند از این رو مشخص می‌شود این روایات مربوط به چند واقعه باشد.

از این رو به نظر می‌رسد با توجه به کلمات گذشته از طریق اصل عدم زیادت و اضبطیت کلینی نسبت به صدوق و شیخ نمی‌توان اطمینان حاصل کرد که فراز «وداه الامام» در روایت وجود دارد؛ علاوه بر اینکه ضمان بیت المال خلاف اصل است؛ در نتیجه بر اساس مطالب ذکر شده در فرضی که فردی مرتکب قتل شود و فرار کند یا بمیرد، در ابتدا دیه از اموال او برداشته می‌شود و اگر مالی نداشت عاقله او ضامن هستند، و بیت المال هیچ ضمانتی ندارد؛ از این رو اینکه مشهور فقیهان و قانونگذار جمهوری اسلامی ایران در ماده ۴۳۵ ق.م.ا مصوب ۹۲ بیت المال را ضامن دانسته صحیح نمی‌باشد. اما بحث بعدی در مورد این است که آیا واژه فوت یا مرگ شامل مرگ طبیعی و خودکشی می‌شود یا خیر؟

۲- گستره مفهومی واژه مرگ بر اساس ادله

در روایات تعبیر «موت» و در قانون تعبیر «مرگ» آمده است. اما در هیچ کدام از آن دو و در کلمات فقیهان گستره مرگ مشخص نشده است که آیا شامل مرگ طبیعی و خودکشی قاتل هم می‌شود یا تنها مرگی که بعد از فرار و عدم دسترسی به او بوده (فرض روایت)، را دربر می‌گیرد؟ در این قسمت ادله‌ای که می‌تواند شمول مرگ نسبت به مرگ طبیعی و خودکشی را ثابت کند ذکر می‌شود سپس به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

۱- ۲ اطلاق ادله

نخستین دلیلی که برای اثبات اعمیت واژه مرگ نسبت به خودکشی و مرگ طبیعی قاتل، قابل اقامه است، اطلاق مرگ در ادله است؛ چرا که در صحیححه بزنطی و موثقه ابی بصیر تعبیر «فِي رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا عَمْدًا ثُمَّ فَرَّ فَلَمْ يَقْدَرْ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ» وجود داشت، که برای موت قید ذکر نشده از این رو مطلق است و همه اقسام مرگ از جمله مرگ طبیعی، یا از طریق خودکشی را

^۱ صدر، کتاب الطهارة، ص ۴۵۶.

^۲ خویی، احکام الرضاع فی فقه الشیعه، ص ۱۹۶-۱۰۵.

می‌شود. عبارت قانونگذار نیز در مواد ۴۳۵، ۴۷۴ و ۴۷۵ که به ترتیب در مورد جنایت عمد، شبه عمد و خطا است، مطلق می‌باشد.

در بررسی این دلیل لازم به ذکر است: برای تبیین اینکه آیا واژه مرگ در روایات مطلق است و شامل خودکشی و مرگ طبیعی می‌شود یا خیر باید دید موضوع روایات محل بحث چیست؟

تلقی برخی فقیهان مانند محقق خوئی این است که موضوع این روایات یکی از دو عنوان «فرار و عدم دسترسی» یا «موت» است.^۱ قانونگذار نیز در ماده ۴۳۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ همین نظریه را پذیرفته است و لذا مقرر داشته: «هرگاه در جنایت عمدی، به علت مرگ یا فرار، دسترسی به مرتکب ممکن نباشد با درخواست صاحب حق، دیه جنایت از اموال مرتکب پرداخت می‌شود و در صورتی که مرتکب مالی نداشته باشد در خصوص قتل عمد، ولی دم می‌تواند دیه را از عاقله بگیرد و در صورت نبود عاقله یا عدم دسترسی به آنها یا عدم تمکن آنها، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود.» مطابق این برداشت موت در کنار فرار و عدم دسترسی موضوع روایت است، ازاین‌رو، این پرسش همچنان مطرح است که آیا عنوان «موت» در ادله، شامل مواردی چون خودکشی و مرگ طبیعی نیز می‌گردد یا خیر؟

اما ظاهر عبارت عده‌ای دیگر از فقیهان مانند محقق حلی این است که موضوع مرکب است؛ یعنی «هرب با عدم دسترسی منتهی به مرگ»^۲ این اختلاف در کلمات برخی از فقیهان مانند صاحب جواهر با تعبیر «هلاکت مطلق» یا «هلاکت مقید» مطرح شده.^۳ مراد از هلاکت مطلق آن است که قاتل هیچ تقصیری نداشته باشد، اما مراد از هلاکت مقید آن وقتی است که تقصیر داشته باشد، مانند آنکه فرار کرده است. به نظر می‌رسد مقصود ایشان از موضوع، همان هلاکت یا فوت باشد؛ با این حال، جای این بحث باقی است که آیا این عنوان به صورت مطلق اراده شده است یا مقید به حالت فرار می‌باشد؟ بر مبنای این احتمال، پرسش دیگری نیز مطرح می‌شود و آن اینکه آیا عنوان «موت» شامل مرگ طبیعی و خودکشی نیز می‌گردد یا خیر؟

به بیان دیگر، اگر شخصی پس از فرار از محل واقعه، از دسترس خارج شود و سپس دست به خودکشی بزند، آیا چنین موردی نیز مشمول روایت خواهد بود یا خیر؟ احتمال دیگر این است که موضوع آن روایت «عدم دسترسی» باشد که در روایت با تعبیر «فلم یقدر علیه» به آن اشاره شد و فوت و فرار مصداقی از آن می‌باشد. یعنی در واقع عبارت «فلم یقدر علیه» مانند اسکار در عبارت «لا تشرب الخمر لانه مسکر» است و همچنانکه در این عبارت اسکار حقیقتاً موضوع حکم است و خمر مصداقی از آن است و به همین دلیل حرام دانسته شده است، در محل بحث نیز چنین است که موضوع واقعی عدم دسترسی

^۱ خوئی، مبانی تکملة المنهاج؛ ج ۲، ص: ۲۴۱.

^۲ حلی، شرائع الإسلام ۲۱۷/۴.

^۳ نجفی، جواهر الکلام، ۳۲۹-۳۳۰/۴۲.

است و فرار یا فوت مصداقی از آن است. بر اساس این احتمال نیز می‌توان بحث را مطرح کرد که آیا خودکشی و مرگ طبیعی مصداقی از عدم دسترسی ذکر شده در روایت می‌باشد یا خیر؟

بنابراین ۴ نظریه یا احتمال پیرامون موضوع حکم ذکر شده در روایات وجود دارد؛ «فرار و عدم دسترسی یا فوت»، «فرار همراه با عدم دسترسی که به مرگ منتهی می‌شود»، «هلاکت یا مطلق و یا مقید» و «عدم دسترسی به قاتل». و بر اساس همه آنها این بحث مطرح است که خودکشی و مرگ طبیعی آیا شامل آنها می‌شود یا خیر؟

برای پاسخ به پرسش مطرح شده در ابتدا باید ملاحظه کرد که کدام یک از احتمالات ذکر شده صحیح است تا سپس شمول آن نسبت به مرگ طبیعی و خودکشی بررسی شود. در صورتی که ثابت شود عنصر «فرار» در موضوع نقش اساسی دارد و «موت» فاقد خصوصیت است، دیگر بحث از این که مرگ شامل مرگ طبیعی یا خودکشی می‌شود یا نه، فاقد معنا خواهد بود. اما اگر موضوع مورد نظر، «عدم دسترسی» باشد، در آن صورت حکم شامل هر نوع عدم دسترسی خواهد شد؛ که یکی از مصادیق آن، مرگ با تمام اقسام آن — اعم از مرگ طبیعی یا خودکشی — است. همچنین اگر موضوع، هلاکت به طور مطلق در نظر گرفته شود، این عنوان اقسام مختلف قتل را دربر خواهد گرفت. ولی چنانچه روشن گردد که مقصود از موضوع، فرار همراه با عدم دسترسی و در نهایت منتهی به مرگ است، آنگاه نتیجه‌ای متفاوت به دست خواهد آمد که در بخش‌های بعدی به تفصیل بیان می‌شود.

برای تعیین موضوع روایت و انتخاب قول صحیح، نیاز به تأمل در روایات است. از بین روایات معتبر که در سابق ذکر شد، در روایت اول، دوم و چهارم تعبیر «هَرَبَ الْقَاتِلُ فَلَمْ يُقْدَرْ عَلَيْهِ» وجود داشت و ذکر از موت به میان نیامده بود. اما در روایت سوم و پنجم تعبیر «فَرَفَلَمْ يُقْدَرْ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ» به موضوع موت هم اشاره شده است.

گرچه این روایت مثبتین هستند اما از آنجا که این تعبیر موضوع یک حکم واحد (ضمان ترتیبی قاتل، عاقله و بیت المال) قرار گرفته است تعارض بدوی بین آن‌ها شکل می‌گیرد؛ زیرا هر یک دیگری را نفی می‌کند. روایاتی که موضوع آنها «فرار و عدم دسترسی» است، دلالت دارد که موت معتبر نیست، اما روایاتی که موضوع آنها «فرار با عدم دسترسی منتهی به مرگ» است، برای مرگ خصوصیت قائل است و وجود آن را لازم می‌داند؛ از این رو تنافی این دو از طریق حمل مطلق بر مقید مرتفع می‌شود.

بر این اساس، باید موضوع را همان‌گونه که صاحب شرائع بیان کرده، به صورت مرکب در نظر گرفت؛ یعنی «فرار همراه با عدم دسترسی که منتهی به مرگ می‌شود». این برداشت در واقع ترجمه و تبیین عبارت «فَرَفَلَمْ يُقْدَرْ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ» است. از این رو، دیدگاه فقیهانی همچون محقق خویی و نیز رویکرد قانون‌گذار که مرگ را در عرض فرار قرار داده‌اند، یا برخی اظهارات صاحب جواهر که «موت» را به عنوان موضوع مستقل مطرح کرده‌اند، قابل توجیه نخواهد بود.

بر اساس ظاهر روایت، تعبیر «فَلَمْ يُقَدَّرْ عَلَيْهِ» در حقیقت از متممات مفهوم فرار به شمار می‌آید؛ به این معنا که همه این قیود ناظر به فرض فوت جانی هستند، از این رو خود نمی‌تواند موضوع روایت باشد. در واقع، درباره قید «فَلَمْ يُقَدَّرْ عَلَيْهِ» می‌توان دو برداشت متفاوت ارائه کرد: یکم اینکه این قید، قید موضوع باشد و دخیل در حکم باشد که در اصطلاح به آن «حیثیت تقییدی» گفته می‌شود، دوم اینکه این قید دخیل در حکم نیست، بلکه علت بار شدن حکم بر این موضوع را بیان می‌کند و به اصطلاح «حیثیت تعلیلی» است. آنچه از ظاهر روایت مستفاد می‌شود، آن است که قید «فَلَمْ يُقَدَّرْ عَلَيْهِ» «حیثیت تقییدی» بوده و ظهور در «حیث تعلیلی» ندارد. اینکه گفته شد «فاء» برای نتیجه است و این با حیث تعلیلی سازگار است، خلاف ظاهر است؛ زیرا این فاء برای عطف است؛ یعنی کسی که فرار کند و دسترسی به او امکان نداشته باشد. البته خصوصیات عطف در فاء در این جا نیز ملحوظ است، یعنی ترتیب بدون تراخی بین معطوف و معطوف علیه وجود دارد؛ چنانچه وقتی گفته می‌شود «جاء زید فعمر»؛ یعنی عمرو بلافاصله بعد از زید آمد. در محل بحث نیز، هنگامی که فرار محقق شده باشد، دسترسی به جانی دیگر میسر نخواهد بود.

در صورتی هم که این تحلیل پذیرفته نشود به نظر می‌رسد لا اقل عبارت «فلم یقدر علیه» مجمل است و نمی‌توان ظهور آن در «حیثیت تعلیلی» را مسلم انگاشت و بیان داشت که موضوع واقعی «عدم دسترسی» است چنانچه در مثل «لا تشرب الخمر لانه مسکر» و «لا تاکل الرمان لانه حامض» اسکار و حموضت در واقع موضوع حکم حرمت شرب و حرمت اکل است. پس تا این جا موضوع روایت ثابت شد، و روشن شد موت دخیل در موضوع و حکم ذکر شده در روایت است. مگر اینکه گفته شود مرحوم کلینی بعد از نقل اصل روایت که سابقاً گذشت می‌فرماید: «وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: ثُمَّ لِلْوَالِي بَعْدُ حَبْسُهُ وَادْبُهُ». این عبارت نشان می‌دهد که در روایاتی که واژه «مات» در آنها نیامده، موضوع روایت همان فرار است و فوت در تحقق حکم نقشی ندارد؛ زیرا تنها درباره فرد فراری می‌توان پس از دسترسی، حکم حبس و تأدیب را جاری ساخت، نه نسبت به فردی که از دنیا رفته است. از این رو، موضوع این دسته از روایات صرفاً فرار است و نمی‌توان آن را مقید به مرگ دانست. بنابراین، حمل مطلق بر مقید در اینجا نادرست خواهد بود؛ زیرا نتیجه چنین حملی آن است که حتی در روایاتی که به طور مطلق سخن گفته و از فوت یاد نکرده‌اند، مقصود همان فرض مرگ تلقی شود، در حالی که این تفسیر با تعبیر «ثُمَّ لِلْوَالِي بَعْدُ حَبْسُهُ وَادْبُهُ» ناسازگار است. بر این مبنا، نتیجه آن است که موضوع حکم، تنها شخص فراری غیرقابل دسترسی است و موت که در برخی از روایات ذکر شده، در تحقق حکم دخالتی ندارد.^۱

اما به نظر می‌رسد این سخن صحیح نیست و با دو اشکال مواجه است؛

^۱ فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعة - القصاص؛ ص: ۳۵۱

اشکال اول: در مورد سند روایت دوم (وَفِي رَوَايَةٍ أُخْرَى: ثُمَّ لِلْوَالِي بَعْدُ حَبْسُهُ وَادْبُهُ) دو احتمال مطرح است، نخست اینکه سند آن مشابه سند روایت اول باشد که در این صورت روایت موثق می‌شود. دوم اینکه مرسله باشد که از اعتبار ساقط می‌شود و از آنجا که دلیلی بر یکی بودن سند این دو وجود ندارد، روایت مرسله خواهد شد و از اعتبار ساقط می‌شود. مگر بر اساس مبنایی که روایات کتاب کافی را مطلقاً صحیح می‌داند، که این مبنا در مورد محل بحث که نقل خلاف و معارض آن وجود دارد — یعنی قید مرگ در برخی روایات وجود دارد — قابل پذیرش نیست. بنابراین، قید «ثُمَّ لِلْوَالِي بَعْدُ حَبْسُهُ وَادْبُهُ» از اعتبار لازم برخوردار نیست؛ به‌ویژه آنکه در روایات مشابهی که شیخ طوسی از همان مضمون نقل کرده است، این قید اساساً وجود ندارد و همین تفاوت، گواهی بر عدم اعتبار آن در مقام استدلال می‌باشد.

اشکال دوم: در صورتی که آن نقل پذیرفته شود بین آن و روایات دیگری که مقید به موت شده است تعارض شکل می‌گیرد؛ زیرا ظهور روایاتی که مقید به قید موت شده، خصوصیت داشتن آن است، اما ظهور روایاتی که فاقد آن است دلالت بر عدم دخالت آن در حکم ندارد و عدم اعتبار آن دارد — از طریق مفهوم —؛ در نتیجه این دو نقل تعارض و تساقط می‌کنند و باید رجوع به اصل عملی کرد. و نمی‌توان به صرف اینکه در برخی روایات قید موت اخذ شده برداشت کرد که در روایات مقید نیز آن قید دخالتی در حکم ندارد؛ زیرا خلاف ظهور تعبیر «حتی مات» است.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا مرگی که در روایت ذکر شده و خصوصیت آن پیش‌تر اثبات گردید، شامل مواردی مانند خودکشی و مرگ طبیعی نیز می‌شود یا خیر؟ بر اساس تحلیل موضوع انتخاب‌شده می‌توان گفت که واژه‌ی «مرگ» در این دسته از روایات دارای اطلاق نیست؛ زیرا موضوع روایات، «فرار همراه با عدم دسترسی که به مرگ منتهی می‌گردد» می‌باشد. از این‌رو، مقصود از «موت» در این نصوص، مطلق هلاکت و مرگ نیست، بلکه هلاکتی است که در پی فرار جانی و عدم امکان دسترسی به او تحقق یافته است. باین حال، روشن است که فرار به‌خودی‌خود خصوصیتی ندارد؛ آنچه در واقع موضوعیت دارد، تقصیر یا عدم تقصیر جانی است. به عبارت دیگر، ذکر فرار در روایت از آن جهت است که یکی از مصادیق بارز تقصیر محسوب می‌شود. چنان‌که صاحب جواهر نیز بر همین نکته تصریح کرده است: «اگر قاتل عمد بدون تقصیر و تفریط بمیرد؛ مانند اینکه فرار نکند (فرار مصداق تقصیر است) قصاص ساقط می‌شود، اما آیا دیه هم ساقط می‌شود؟^۱ ایشان در ادامه می‌نویسد: دلیلی ندارد که موضوع مطلق هلاکت باشد.^۲

^۱ نجفی، جواهر الکلام، ۳۲۹/۴۲.

^۲ نجفی، جواهر الکلام، ۳۳۰/۴۲.

از این رو هر جا که مرگ در اثر تقصیری از جانب جانی باشد، در ابتدا ضمان متوجه خود او (اموال او) است، و در صورتی که مالی نداشته باشد عاقله و در صورت نبود یا عدم توان آنها نوبت به بیت المال می‌رسد. از این رو در مواردی که فرد خودکشی کرده است؛ چون تقصیر محرز است ترتیب ذکر شده در روایت در فرض قتل عمد تبعیت می‌شود.^۱

اما در صورتی که فرد به مرگ طبیعی از دنیا رفته باشد با وجود اینکه خود را برای قصاص آماده کرده است، به نظر می‌رسد روایت شامل این مورد نمی‌شود، زیرا روایت برای فرض تقصیر است و در این جا جانی که در اثر مرگ طبیعی از دنیا رفته است مرتکب تقصیری نشده است. از این رو ترتیب ذکر شده در روایت قابل عمل نیست.

گرچه در نگاه عرفی، نفی ضمان جانی نسبت به پرداخت دیه، اندکی بعید و دور از ذهن به نظر می‌رسد، ولی با دقت در مفاد روایات، می‌توان گفت پذیرش این دیدگاه چندان هم نامعقول نیست؛ زیرا حقی که در آغاز، برای اولیای دم در فرض قتل عمد ثابت می‌شود، حق قصاص است، نه دیه. با این حال، مطابق مضمون روایت، در فرض فرار جانی که به مرگ وی منتهی گردد، شارع ترتیب دیگری را تشریع کرده است که در ابتدا از اموال او برداشت شود، سپس عاقله و در مرتبه پایانی از بیت المال.

به بیان دیگر، در صورتی که فرد از اجرای حکم فرار کند، می‌توان پرداخت دیه را از اموالش مقرر دانست؛ زیرا هر چند حق اولیای دم در آغاز قصاص بوده است، اما با فرار جانی، موضوع قصاص عملاً منتفی و این حق از میان رفته است؛ در نتیجه، الزام جانی (یا ترکه‌ی او) به پرداخت عوض آن، یعنی دیه، امری موجه خواهد بود. با این همه، در محل مورد بحث، چنین فرضی وجود ندارد؛ چراکه پیش فرض این است که جانی نه فرار کرده و نه مرتکب تقصیری شده است. بنابراین، تعمیم ضمان به اموال وی در این مورد، فاقد مستند شرعی و از منظر قواعد فقهی، بی‌دلیل است.

۲-۲. عمومیت تعلیل فراز «فإنه لا يبطل دم امرء مسلم»

دلیل دیگری که برای اثبات شمول واژه مرگ برای فرض خودکشی و مرگ طبیعی قابل اقامه است، تمسک به عمومیت تعلیل است. مراد از عمومیت تعلیل، تعلیل در دو فراز «لا يبطل دم امرء مسلم» و «فلم يقدر عليه» است، اما از آنجا که مورد اخیر سابقاً در ذیل تبیین موضوع روایت بررسی شد، و ثابت شد که این فراز «حيث تقييدى» است نه «حيث تعليلي» از ذکر مجدد آن خودداری می‌شود. اما نسبت به فراز اول، در روایت اول، دوم و چهارم تعلیل «فإنه لا يبطل دم امرئ مسلم» وجود دارد و از آنجا که «العلقة تعمم و تخصص» هر جا که ضامن نبودن جانی موجب از بین رفتن خون مسلمان شود، این امر پذیرفته نخواهد

^۱ ممکن است گفته شود ضمان عاقله یا بیت المال خلاف اصل است و در موارد خلاف اصل باید به قدر متیقن بسنده کرد، آنهم تنها فرض فرار از موارد تقصیر است. چنانچه در پاسخی که از آیت الله مکارم در سابق نقل شد، ایشان تنها خود جانی را ضامن می‌دانستند و غیر آن مانند خودکشی از ترتیب ذکر شده در روایت خارج است، اما احتمال اخیر صحیح نیست؛ زیرا اولاً گذشت که دلیلی بر ضمان بیت المال حتی در مورد روایت وجود ندارد و ثانیاً با برداشت صورت گرفته خودکشی مصداقی از مرگ است و بر اساس روایات عاقله ضامن است، و اجمالی وجود ندارد تا به قدر متیقن اخذ شود.

شد و دیه که حق مجنی علیه است باید پرداخت شود، که یکی از آن موارد مرگ قاتل است و در این مورد نیز فرقی بین خودکشی و مرگ طبیعی قاتل با اقسام دیگر مرگ نیست؛ در نتیجه از آنجا که در صورتی که در این دو فرض دیه پرداخت نشود، خون مسلمان هدر می‌رود، بر اساس روایات، دیه باید بر اساس ترتیب ذکر شده در روایات پرداخت شود.

این دلیل برای اثبات عمومیت مرگ، صحیح نیست، زیرا تعلیل ناظر به موضوع روایت نیست؛ یعنی با توجه به عمومیت تعلیل نمی‌توان مرگ را اعم از خودکشی و مرگ طبیعی دانست؛ زیرا یکی از شرائطی که به نظر می‌رسد برای سرایت دادن تعلیل لازم است، محفوظ بودن موضوع است. مراد از موضوع مکلف یا متعلق و یا متعلق متعلق نیست، بلکه مراد آن چیزی است که ثبوت آن به صورت یک امر مفروع در نظر گرفته شده است و جمله در مقام تفهیم آن آمده است. برای نمونه در دو عبارت «لا تشرب الخمر لآئه مسکر» و «لا تاكل الرمان لآئه حامض» موضوع در این دو به ترتیب شرب و اکل است؛ لذا نمی‌توان بر اساس عمومیت تعلیل حکم اکل را به مثل «مس حامض» یا «شرب حامض» و یا «تزیق آن به عضله» و... سرایت داد. و در مثال دیگر نمی‌توان حکم شرب را به «استنشاق» یا «تنقیه» و مثل آن سرایت داد.^۱ از این رو در محل بحث باید از طریق دیگری غیر از عمومیت تعلیل موضوع روایت و سعه و ضیق آن ثابت شود، سپس به عمومیت تعلیل تمسک شود. در واقع موضوع روایت «فرار با فرض عدم دسترسی منتهی به مرگ» است، و با توجه به تعلیل نمی‌توان از آن به مطلق مرگ حکم را سرایت داد. علاوه بر اینکه در محل بحث در واقع حق قصاص برای اولیاء مجنی علیه در نظر گرفته شده است، پس حق آنها پایمال نشده است، حال اینکه به دلیل قضا و قدر الهی جانی به واسطه مرگ طبیعی از دنیا رفته است، معنا ندارد که از ما ترک میت که متعلق حق ورثه است، دیه پرداخت شود.

۳- رویکرد قانونگذار

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ در ماده ۲۶۰ حکم مساله را در قتل عمد مشخص کرده بود و ترتیب ذکر شده در روایت ابی بصیر را اختیار کرده بود و بیان می‌داشت: «هرگاه کسی که مرتکب قتل عمد شده است فرار کند و تا هنگام مردن به او دسترسی نباشد پس از مرگ قصاص تبدیل به دیه می‌شود که باید از مال قاتل پرداخت گردد و چنانچه مالی نداشته باشد از اموال نزدیکترین خویشان او بنحو الاقرب فالاقرب پرداخت می‌شود و چنانچه نزدیکانی نداشته باشد یا آنها تمکن نداشته باشند دیه از بیت المال پرداخت می‌گردد.» همین مفاد در ماده ۳۱۳ این قانون نیز منعکس شده بود و در آن علاوه بر قتل عمد، حکم قتل شبه عمد را نیز مانند عمد محسوب کرده بود.

اما قانونگذار در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ حکم قتل عمد، شبه عمد و خطا را به ترتیب در مواد ۴۳۵، ۴۷۴ و ۴۷۵ بیان کرد و به ترتیب مقرر داشت: «هرگاه در جنایت عمدی، به علت مرگ یا فرار، دسترسی به مرتکب ممکن نباشد با

^۱ نجفی بستان، العله والحکمه، ۱۱۹ و ۱۱۸.

درخواست صاحب حق، دیه جنایت از اموال مرتکب پرداخت می شود و در صورتی که مرتکب مالی نداشته باشد در خصوص قتل عمد، ولی دم می تواند دیه را از عاقله بگیرد و در صورت نبود عاقله یا عدم دسترسی به آنها یا عدم تمکن آنها، دیه از بیت المال پرداخت می شود و در غیرقتل، دیه بر بیت المال خواهد بود...»، «در جنایت شبه عمدی در صورتی که به دلیل مرگ یا فرار به مرتکب دسترسی نباشد، دیه از مال او گرفته می شود و در صورتی که مال او کفایت نکند از بیت المال پرداخت می شود.»، «در جنایت خطای محض در مواردی که پرداخت دیه بر عهده مرتکب است اگر به علت مرگ یا فرار، دسترسی به او ممکن نباشد دیه جنایت از اموال او پرداخت می شود و در صورتی که مرتکب مالی نداشته باشد با شد دیه از بیت المال پرداخت می شود.» گرچه تفاوتی بین قانون سال ۱۳۷۰ و ۱۳۹۲ وجود دارد؛ که از مهمترین آنها این است که اولاً؛ در سال ۱۳۹۲ فوت را در کنار فرار به عنوان موضوع مستقل برای حکم به دیه قرار داده است، اما در سال ۱۳۷۰ فوت را از مقیدات فرار قرار داده بود و مقرر می داشت اگر فرار کند و تا هنگام مردن به او دسترسی نباشد، دیه پرداخت می شود. ثانیاً؛ در سال ۱۳۹۲ حکم مساله در فرض جنایت کمتر از نفس که محل بحث است در فرض عمد مطرح شد و در آن مقرر شد که در ابتدا جانی ضامن است و اگر مالی نداشته، بیت المال مسئول پرداخت دیه است، اما این امر در قانون سال ۱۳۷۰ مسکوت مانده بود. اما در هیچ یک به صراحت حکم خودکشی و مرگ طبیعی قاتل مشخص نشده است؛ لذا لازم است قانونگذار نسبت به خودکشی و مرگ طبیعی اظهار نظر صریح داشته باشد.

نتیجه گیری

با بررسی های صورت گرفته نتایج ذیل بدست آمد؛

۱. بر اساس روایت ابی بصیر و مختار قانونگذار چه در سال ۱۳۷۰ و چه ۱۳۹۲ در فرض قتل عمد و مرگ قاتل، دیه در ابتدا از اموال جانی پرداخت می شود و در صورتی که مالی نداشته، عاقله — الاقرب فالاقرب — مسئول هستند و در صورتی که عاقله نداشته یا توان مالی نداشته بیت المال مسئول پرداخت دیه است. اما این نظریه قابل پذیرش نیست، و جمع بین اخبار بر اساس قواعد اصولی دلالت دارد که در ابتدا خود جانی ضامن است و در صورتی که جانی مالی نداشته عاقله او ضامن هستند، اما ضامن بیت المال در مرتبه سوم صحیح نیست.
۲. تعبیر فوت یا مرگ که در روایات و مواد قانونی سال ۱۳۷۰ و ۱۳۹۲ آمده است، تنها شامل خودکشی می شود و مرگ طبیعی را در بر نمی گیرد، گرچه در هیچ یک از مواد قانونی تصریحی نسبت به این دو وجود ندارد.
۳. برای اثبات اینکه واژه مرگ شامل هر دو عنوان مرگ طبیعی و خودکشی می شود، نمی توان به اطلاق این کلمه در روایات، و عمومیت تعلیل در یکی از دو فراز «فإنه لا یبطل دم امرء مسلم» یا «فلم یقدر علیه» تمسک کرد.

۴. در فرض خودکشی در ابتدا جانی ضامن دیه است، و در صورتی که مالی نداشت عاقله مسئول پرداخت دیه هستند، اما در مرگ طبیعی حتی جانی نیز مسئول پرداخت دیه نیست، و تنها حقی که برای اولیاء دم ثابت می شود، قصاص است که آن هم با فوت قاتل از بین رفته است.

منابع

اردبیلی، احمد بن محمد. مجمع الفائدة والبرهان في شرح ارشاد الاذهان، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، حوزه علمیه قم. چاپ دوم. ۱۴۰۳ق.

اشتیهاردی، علی پناه. مدارك العروة. تهران: دار الأسوة للطباعة و النشر. چاپ اول. ۱۴۱۷ق.

بای، حسینعلی. پرداخت دیه از بیت المال، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. چاپ دوم. ۱۴۰۲ش.

حرانی آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم. الحدائق الناضرة في احكام العترة الطاهرة، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول. ۱۴۰۵ق.

حلی، محمد بن منصور بن احمد. السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. چاپ دوم. ۱۴۱۰ق.

حلی، جعفر بن حسن. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام. قم: مؤسسه اسماعیلیان. ۱۴۰۸ق.

حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی. قواعد الأحكام في معرفة الحلال والحرام. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. ۱۴۱۳ق.

۱. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر. مختلف الشیعة في احكام الشریعة. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. ۱۴۱۳ق.

حلی، محقق، نجم الدین، جعفر بن حسن. نکت النهایة. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه چاپ اول. ۱۴۱۲ق.

حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی. تبصرة المتعلمين في أحكام الدين. تهران: مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. چاپ اول. ۱۴۱۱ق.

خویی، سید ابو القاسم موسوی. أحكام الرضاع في فقه الشيعة. بی جا: المنیر للطباعة و النشر. ۱۴۱۷ق.

خویی، سید ابو القاسم موسوی. التنقيح في شرح العروة الوثقى. قم: تحت اشراف جناب آقای لطفی، ۱۴۱۸ق.

خویی، سید ابو القاسم موسوی. مباني تکملة المنهاج. قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئي ره، ۱۴۲۲ق.

سند، محمد. بحوث في القواعد الفقيه، دار المتقين، بيروت: دار المتقين. چاپ دوم. ۱۴۳۲ق.

صدر، محمد باقر، بحوث في علم الأصول. قم: موسسه دائره المعارف فقه اسلامي بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، چاپ سوم، ۱۴۱۷ ق.

صدوق، محمد بن علي بن بابويه. من لا يحضره الفقيه. قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم. ۱۴۱۳ ق.

طوسي، محمد بن حسن. الاستبصار فيما اختلف من الأخبار. تهران: دار الكتب الإسلامية، ۱۳۹۰ ق.

طوسي، محمد بن حسن. المبسوط في فقه الإمامية. تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية. ۱۳۸۷ ق.

طوسي، محمد بن حسن. العدة في اصول الفقه. قم: محمدتقي علاقبندان، ۱۴۱۷ ق.

طوسي، محمد بن حسن، تهذيب الاحكام. تهران: دار الكتب الإسلامية، ۱۴۰۷ ق.

طوسي، محمد بن حسن. فهرست كتب الشيعة و اصولهم و اسماء المصنفين و اصحاب الاصول. قم: مكتبة المحقق الطباطبائي. ۱۴۲۰ ق.

عاملی، زين الدين بن علي (شهيد ثاني). مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام. قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

(۱) قانون مجازات اسلامي، مصوب ۱۳۷۰.

(۲) قانون مجازات اسلامي، مصوب ۱۳۹۲.

کلينی، محمد بن يعقوب بن اسحاق، الكافي، قم: الطبع الاسلامي، ۱۴۲۹ ق.

گنجينه استفتانات قضايی (نرم افزار)، مركز تحقيقات فقهی - حقوقی قوه قضاييه.

لنکرانی، محمد فاضل موحدي. تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - القصاص. قم: مركز فقهی ائمه اطهار عليهم السلام. چاپ اول. ۱۴۲۱ ق.

لنکرانی، محمد فاضل موحدي. جامع المسائل (فارسی - فاضل). قم: انتشارات امير قلم، چاپ يازدهم.

نجاشي، احمد بن علي، فهرست اسماء مصنفی الشيعة (رجال النجاشي). قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۳۶۵ ش.

نجفی (بستان)، جعفر، العلة والحكمة، قم: موسسه السبطين العالمية، ۱۴۳۳ ق.

نجفی، محمد حسن. جواهر الكلام في شرح شرايع الاسلام. بيروت: دار احياء التراث العربي، ۱۴۰۴ ق.